

بررسی تطبیقی جنبش‌های جدید اجتماعی

جستاره

نیمهٔ دوم قرن بیستم شاهد شکل‌گیری فعالیت‌های جمعی و جنبش‌های اجتماعی جدیدی بود که از دیگر اقدامات جمعی پیشین به جهات بارزی متمایز بود. نابسندگی نظریه‌های کلاسیک کنش جمعی در توضیح و تبیین تحولات جدید اجتماعی و اقدامات جمعی جدید موجب ظهور قرائت‌ها و نظریه‌های جدیدی برای تبیین این کنش‌های جمعی در قالب جنبش‌های تازه اجتماعی گردید. سرآغاز چنین اقدام جمعی را می‌توان جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ فرانسه و دیگر جنبش‌های اجتماعی در آمریکا و اروپا دانست. برخلاف اقدامات جمعی پیشین که غالباً بر محور طبقات اجتماعی عصر صنعتی مبتنی بود، چنین جنبشی نه از یک منظر طبقاتی، بلکه در جست‌وجو هویت اجتماعی جدید و در اعتراض به سیاست‌های فرهنگی شکل می‌گرفت. جنبش‌های اعتراضی زیست محیطی و جنبش‌های زنان نمونه‌های دیگری از این قبیل‌اند. جنبش‌های اجتماعی دهه‌های شصت و هفتاد مسائل، هیئت عمل را در خصوص ارزیابی اشکال نوظهور مشارکت سیاسی و اجتماعی و واکنش به آن‌ها برانگیخت. هم چنین در این جنبش‌ها کنش‌گران اجتماعی درگیر تعارض‌های جدیدی گشتند که کم‌تر می‌شد بر حسب شکاف‌های سیاسی عمدهٔ جوامع صنعتی تبیین شوند. دو رهیافت عمده و محوری این عصر: مدل مارکسیستی و ساختاری - کارکردی در تبیین این جنبش‌ها با نارسایی‌هایی مواجه گشتند. در واکنش به چنین نارسایی‌هایی بود که نظریه‌پردازان مختلفی تلاش نمودند تا ماهیت تحولات اجتماعی جدید و جنبش‌های اجتماعی نوین را بررسی و تبیین نمایند. نظریهٔ «جنبش‌های اجتماعی جدید» یکی از رهیافت‌های مختلف نظری برای تبیین ماهیت این تحولات و جنبش‌های اجتماعی می‌باشد.

آنچه مسئله اصلی نوشته حاضر را شکل داده است، توجه به ماهیت و چیستی جنبش‌های جدید اجتماعی و مقایسهٔ آن با جنبش‌های اسلامی معاصر می‌باشد. جنبش‌های اسلامی خود پدیده‌ای دیر پا بوده و در ادوار مختلفی ظهور و بروز کرده است. اما باز خیزی و احیای فکر اسلامی در تاریخ معاصر و به ویژه پس از ظهور انقلاب اسلامی ایران بازتاب‌های گسترده‌ای داشته و به نوعی می‌توان در برابر غرب‌گرایی و تمدن غرب از نوعی گرایش و عمل جمعی اسلام‌گرایانه سخن گفت. تقابل اسلام‌گرایی که عمدتاً در جنبش‌های اسلامی در برابر تمدن غرب نمود یافته است و در صدد نفی الگوی زندگی غربی و احیای ارزش‌های اسلامی است، تشابهات جدی و مهمی با جنبش‌های اجتماعی نوین دارد. بدین جهت مقاله حاضر در صدد کشف و بررسی این نقاط اشتراک و افتراق است.

هرچند جنبش‌های اسلامی پدیده‌ای دیرین می‌باشد و آثار زیادی به بررسی ابعاد این پدیده و نیز گرایش‌ها و جریان‌های مختلف اسلامی پرداخته‌اند.^(۱) اما توجه کمی به تبیین چیستی و چرایی جنبش‌های اسلامی شده است. در میان معدود تلاش‌های نظری برای تبیین ماهیت و چیستی جنبش‌های اسلامی، دو مدل تحلیل ارائه شده از سوی هرابر کمجیان و خورشید احمدخان حایز اهمیت می‌باشند. از این رو در تحلیل جنبش‌های اسلامی ضمن توجه به این دو نظریه و مدل تحلیل، نسبت آن‌ها را با جنبش‌های جدید اجتماعی بررسی خواهیم کرد.

بررسی رهیافت‌های مطالعهٔ کنش جمعی و جنبش‌های اجتماعی

دو رهیافت غالب رفتار جمعی در نیمه نخست قرن بیستم و اواسط این قرن تحلیل مارکسیستی و ساختاری - کارکردی بود. تحلیل مارکسیستی و به تبع آن تحلیل‌های

جنبش‌های اسلامی معاصر

مارکسیستی می‌پرداخت که ذهن بیش‌تر متفکران اروپایی را مشغول خود ساخته بود.

کنش جمعی و ویژگی‌های تحولات جدید اجتماعی

عصر صنعتی به دلیل متجمع ساختن جمعیت‌های کارگری در یک مکان موجب زمینه‌سازی فعالیت‌های جمعی آن‌ها می‌گردید. وضعیت خاص عصر سرمایه‌داری، تضاد کار و سرمایه را برجسته نموده و در نتیجه مبارزات جمعی نیز در راستای کار - سرمایه شکل می‌گرفت. اما تحولات بعدی و آغاز عصر فرا صنعتی تقابل کار سرمایه را به نفع عوامل دیگر تغییر داد. عوامل تولیدی اهمیت خود را به نفع بخش‌های خدماتی و اداری تا حدی از دست داده بود بدین منظور بخش متوسط جدید به دلیل تخصص‌های خویش در ارائه سرویس‌های خدماتی، در مقابل طبقه کارگر اهمیت یافت. به کار گرفته شدن تکنولوژی‌های پیشرفته‌تر نیز اهمیت نیروی انسانی را در تولید کاهش داد و در نهایت انتقال کار از کارخانه‌های بزرگ و متمرکز به کارخانه‌های کوچک و کارگاه‌ها زمینه‌های ارتباطی نزدیک طبقه کارگر را از بین برده و ورود زنان نیز به عرصه کار، به ویژه در بخش خدمات همگی برای تغییر وضعیت پیشین عمل نمود. هم چنین فرو ریختن مرزهای ملی اقتصاد و کاهش نقش محوری دولت‌ها در عرصه بین‌المللی و ورود نیروهای غیردولتی به این عرصه همراه افزایش تکنولوژی ارتباطات همگی در این تحول نقش خود را ایفا نمودند. نتیجه همه این تحولات، تغییر محوریت تضادهای اجتماعی کار - سرمایه - که ویژگی خاص عصر صنعتی بود - و برقراری روابط جدید و اهمیت یافتن ابعاد فرهنگی و هویتی بود که خواست‌های جمعی را از خواست‌های طبقاتی مبتنی بر

نژومارکسیستی در اروپا غالب شده بود و تحلیل‌های ساختاری - کارکردی نیز با تأثیرپذیری از مکتب پارسونز ذهن متفکران و تحلیل‌گران آمریکایی را به خود مشغول داشته بود، اما ظهور جنبش‌های جدید اجتماعی از یک سو، تحلیل مارکسیستی را که بر عصر صنعتی تمرکز کرده بود به چالش کشید و از سوی دیگر تحلیل ساختاری - کارکردی را نیز که صرفاً بر مبانی ساختاری کنش‌های اجتماعی تمرکز کرده و هر گونه انحراف از آن را نوعی عدم تعادل تلقی می‌کرد و از ابعاد فکری فرهنگی غفلت می‌نمود به چالش کشید نظریه‌های جدید تحلیل کنش جمعی و جنبش اجتماعی را می‌توان محصول بازنگری و نقد دو رهیافت اصلی فوق دانست.

به‌رغم هم‌زمانی و ارتباط تحول‌های صورت گرفته در آمریکا و اروپا، آن‌ها به جهاتی از هم متمایز بودند. در ایالات متحده سازمان‌های ایجاد شده طی امواج اعتراضی سریعاً عمل‌گرا شده و در اکثر موارد به عنوان گروه‌های ذی نفوذ سازمان یافتند؛ در مقابل جنبش‌هایی که به نظام نگرشی خصمانه‌ای داشتند دارای ویژگی ضد فرهنگی بوده، در بسیاری موارد، به وضوح ماهیت دینی داشتند. در اروپا جنبش‌های اجتماعی نوظهور بسیاری از ویژگی‌های جنبش‌های کارگری را از جمله تأکید شدید بر ایدئولوژی را، به عاریت گرفتند!

چهار تحلیل مختلف را می‌توان در بررسی کنش‌های جمعی که هم اینک دیدگاه‌های غالب می‌باشند، شناسایی کرد. آن‌ها عبارتند از: رفتار جمعی، بسیج منابع؛ فرایند سیاسی و نظریه جنبش‌های جدید اجتماعی. سه رهیافت تحلیلی نخست محصول نقد رهیافت تحلیلی ساختاری - کارکردی در آمریکا بود و رهیافت چهارم نیز به نقد دیدگاه

شیوه تولید فراتر برده و افراد بسیاری را از پایگاه‌های اجتماعی متفاوت دور هم جمع می‌نمود.

یکی دیگر از ویژگی‌های کنش‌های جمعی جدید که به نحوی متمایز از وضعیت پیشین بوده است و به خصوص در جنبش‌های زیست محیطی تبلور می‌یافت، علاقه عام به «کالای عمومی» به تعبیر اولسون، بوده است.^(۲) کالاهایی هم چون کیفیت هوا، کاهش ترافیک که هیچ طبقه‌ای نمی‌توانست ادعای انحصار دست‌رسی به آن را داشته باشد. براساس چنین امری بود که جنبش سبزها به منظور دفاع و حمایت از محیط زیست سالم با تسلیحات هسته‌ای و دفع زباله‌های هسته‌ای مخالفت می‌نمود. از دیدگاهی دیگر تمرکز فعالیت‌های جدید بر کالاهای نمادین (Symbolic Goods) بود، در حالی که در عصر صنعتی بر کالاهای صنعتی تأکید می‌شد. کالاهای نمادین شامل معانی، شیوه زندگی و هویت‌های فردی و جمعی می‌شد^(۳)، چنین امری مسائل هویت و معنا را برجسته می‌ساخت.

رهیافت‌های جدید مطالعه کنشی جمعی

الف) رهیافت رفتار جمعی: در دهه ۱۹۶۰ نیل اسملسر (N. Smelser) توجه قابل ملاحظه‌ای را به رفتار جمعی معطوف داشت. از نظر اسملسر و دیگر افرادی که در مکتب کارکردگرایی - ساختارگرایی قرار می‌گرفتند و در صدر تبیین جنبش‌های اجتماعی در یک نظامی بودند که از نظام‌های فرعی متوازن تشکیل شده است، رفتار جمعی، حاکی از تنش‌هایی است که مکانیسم‌های باز تجدیدکننده دورن‌زا موقتاً قادر به جذب آن‌ها نیستند.^(۴) دیگر نظریه پردازان رهیافت رفتار جمعی را در جامعه‌شناسی، آثار معروف ترنر (Turner) و کیلیانی (Killian) شکل می‌داد.^(۵) این دیدگاه به طور خلاصه شامل چند فرضیه اصلی می‌باشد: فرضیه نخست آن‌ها توجه زیاد به وقوع ناگهانی و نامعمول جنبش اجتماعی و مرحله بندی سیر تحول آن مربوط می‌شود. فرضیه دوم توجه به خصوصیات فردی، ایستارها و گرایش‌های بازیگران مربوط می‌شود. سومین و شاید مهمترین بحث این رهیافت غیرعقلانی و غیر متعارف دانستن حضور کنش‌گران در جنبش اعتراضی می‌باشد.^(۶)

در نقد این رهیافت باید گفت که پیروان آن توجه زیادی را به دینامیسم‌های غیرمتعارف معطوف می‌داشتند تا استراتژی‌های سازمانی آگاهانه یا به نحو عام‌تری بر استراتژی‌های ابداع شده توسط کنش‌گران. هم‌چنین دغدغه این رهیافت بیش‌تر توصیف جنبش‌ها و فرآیندهای آن بود و از توجه به ریشه‌های ساختاری تعارض‌ها در جنبش‌های

اجتماعی غفلت می‌کرد.

ب) رهیافت بسیج منابع: نظریه بسیج منابع با این ایده کلی شروع می‌شود که بذره‌های اعتراض و ستیز در همه جوامع وجود دارد و بروز آن به وجود منابع مختلف و استفاده از آن‌ها در جهت منابع مشترک وابسته است. به عبارت دیگر کنش جمعی متکی بر ابزار و سازمان مناسب و هم‌چنین انگیزه‌های گزینشی است. از همین رو نظریه بسیج منابع با الهام از رشته‌های اقتصاد و تئوری سازمان‌ها مفاهیم خاصی را به خدمت گرفت، مفاهیمی چون سازمان‌های جنبش اجتماعی، صنعت جنبش اجتماعی و کارآفرینان سیاسی درباره اهداف این نظریه به کار گرفته شدند.

ویژگی عمده این رهیافت را باید توجه به عقلانی بودن کنش جمعی و فعالیت و محاسبه کنش‌گران در رسیدن به اهداف دانست برخلاف نظریه رفتار جمعی که جنبش اجتماعی را امری غیر متعارف و غیرعقلانی می‌دانست، در این رهیافت عقلانیت کنش‌گران پذیرفته می‌شود. هم‌چنین این نظریه به متغیرهای کلان و ساختاری توجه دارد. از این دیدگاه ساختارهای کلان تأثیر به‌سزایی در منابع و چگونگی در اختیار گرفتن آن‌ها توسط کنش‌گران دارند.

مهمترین نقدهایی که به این نظریه وارد شده است، عبارتند از اینکه، اولاً: این نظریه تنها بر منابعی تأکید می‌کند که در اختیار کارآفرینان معدودی است و به توان خود سازمان دهنده بسیاری از گروه‌های اجتماعی محروم توجه نمی‌کند. ثانیاً: این رهیافت در تبیین کنش جمعی به عقلانیت ابزاری عمل جمعی بیش از حد بها داده و به نقش احساسات و عواطف بهای لازم نشان نداده است.^(۷)

ج) رهیافت فرآیند سیاسی: این رهیافت که به نوعی از درون رهیافت بسیج منابع رشد کرد، متغیرهای سیاسی را در رشد و شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی برجسته می‌سازد. ساختار خرد فرصت سیاسی به مجموعه متغیرهایی گفته می‌شود که شرایط شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی را فراهم می‌کنند، مانند میزان بسته یا باز بودن جامعه سیاسی، کارآمدی ابزار سرکوب دولت، وجود ائتلاف‌های گسترده سیاسی و ساختار اتحاد و هم‌بستگی نخبگان. مهمترین نظریه پردازان این رهیافت را می‌توان سیدنی تارو (S. Tarrow) و پیتر آیزنرگر (P. Eisinger) دانست.

نقدهایی که به این رهیافت مطرح شده است، عبارتند از: بی‌توجهی به ریشه‌های ساختاری تعارضات اجتماعی، هم‌چنین بی‌توجهی به اینکه جنبش‌های اعتراض اجتماعی همگی لزوماً از طریق فرآیند سیاسی ظهور نکرده بلکه در



در تعریفی دیگر از جنبش جدید اجتماعی با تأکید بر عنصر فرهنگ چنین آمده است:

«جنبش نوین اجتماعی یک بازی‌گر عمومی است که به وسیله افرادی تشکیل شده است که خود را در پرتو منافع عمومی و با یک هویت عمومی تعریف می‌کند.»^(۱۱)

پورتا و دیانی (Porta & Diani) در کتاب خود چهار ویژگی اصلی برای جنبش جدید اجتماعی ذکر کرده‌اند:^(۱۲)

۱. شبکه تعاملی غیر رسمی: چنین شبکه غیر تعاملی بین افراد و گروه‌ها یا سازمانهای مختلف و متعدد تلقی می‌شود. چنین شبکه‌هایی چرخش منابع اساسی عمل را (اطلاعات، تجربیات و تخصص‌ها، منابع مادی) هم‌چون نظام‌های وسیع‌تر معنایی فراهم می‌کنند، لذا شبکه‌ها به ایجاد پیش زمینه‌های بسیج و فراهم ساختن نظم مناسب برای ارائه جهان‌بینی‌ها و سبک زندگی کمک می‌کنند.

۲. عقاید مشترک و هم‌بستگی: برای یک هویت جمعی بودن وجود عقاید و تلقی‌های مشترک ضروری است. آن‌ها گاه با بازنگری در ایده‌های موجود یا ابداع ایده‌های جدید این عامل مشترک و وحدت بخش را شکل می‌دهند.

۳. کنش جمعی مبتنی بر تعارضات: بدین معنا که کنش‌گران درگیر در یک جنبش اجتماعی، در صدد ایجاد یا

درون زمینه فرهنگی نیز شکل گرفته‌اند.^(۸)

(د) رهیافت جنبش‌های جدید اجتماعی؛ برخلاف متفکران آمریکایی که در نقد رهیافت ساختاری-کارکردی سه رهیافت فوق را ارائه کردند، متفکران اروپایی با نقد رهیافت مارکسیستی رهیافت جنبش‌های جدید اجتماعی را برای تبیین جنبش‌های نوظهور اجتماعی برگزیدند. جنبش‌های جدید اجتماعی انعکاسی از تحولات کلان ساختاری سرمایه‌داری متأخر و دنیای فرا صنعتی و تضادهای ذاتی آن است. چنان‌که گذشت، تعارضات درونی سرمایه‌داری متأخر و نوین را باید درباره کالاهای نمادین (Symbolic Goods) جست‌وجو کرد به تعبیری، رهیافت جنبش‌های جدید اجتماعی به‌جای استراتژی محوری (Strategy Oriented) دیدگاهی هویت محور (Identity Oriented) را انتخاب کرده‌اند.^(۹) حوزه اصلی تحقیقات جنبش‌های جدید اجتماعی به استقلال متغیر فرهنگ اهمیت زیادی داده و در نتیجه مفاهیم جدیدی، چون: ادراک سیاسی، خویش‌شن جمعی (Collective Self) و کارگزار معنابخش (Signifying Agent) ابزار تبیین شکل‌گیری کنش جمعی شده‌اند.^(۱۰)

مخالفت با پدیده‌های اجتماعی چه در سطح سیستمی یا غیرسیستمی می‌باشند. دو شرط تعارض اجتماعی وجود یک زمینه مشترک که طرفین برداشت‌های مختلفی از آن دارند و نیز منجر شدن تعارض از جانب کنش‌گران به اتخاذ ادعاها و تقاضای سلبی باشد که مانع‌الجمع می‌باشند.

۴. به کارگیری اعتراض: جنبش‌های اجتماعی جدید همواره از اشکال مختلف اعتراض به جای مشارکت در رأی‌گیری و ارائه دیدگاه‌ها در فرآیند عادی استفاده می‌کنند. پورتا و دیانی در ضمن متذکر می‌شوند که جنبش‌های جدید اجتماعی دارای یک قالب سازمانی مشخصی نیستند. هر چند در درون جنبش اجتماعی ممکن است احزاب و جریان‌های مختلفی حضور داشته باشند. در واقع آن‌ها می‌گویند که تأکید بر شبکه غیر رسمی ارتباطی فضایی را برای کنش‌گران شرکت‌کننده در جنبش اجتماعی باز نگه می‌دارد که عضو هیچ سازمانی نباشد.

در مجموع ویژگی‌های ذیل را برای جنبش‌های جدید اجتماعی می‌توان ذکر کرد که در مقایسه جاری در این مقاله بین جنبش‌های جدید اجتماعی و جنبش‌های اسلامی به کار گرفته می‌شوند:

۱. ابعاد فرهنگی معنایی هویت بخش: چنان‌که گذشت، جنبش‌های اجتماعی نوین هویت محورند و بر ایجاد و بسط نظام هویتی - ارزشی جدید بر اساس جهان‌بینی‌ها و باورهای مشترک تأکید می‌کنند. هم‌چنین در جنبش‌های جدید اجتماعی مسائل فرهنگی بر اقتصاد - سیاست اولویت پیدا می‌کنند.

۲. گذر از مرزهای ملی و دولت: دومین ویژگی این جنبش‌ها را می‌توان اهداف فراگیر آن‌ها دانست که افراد و گروه‌های بسیاری را دور هم جمع می‌کند. فروریختن انحصار قدرت در دولت و شکل‌گیری بازی‌گران جدید، صبغه فوا ملی را به حرکت‌های جدید اجتماعی اعطا می‌کند. این امر به ویژه در جنبش‌های زیست محیطی کاملاً آشکار است.

۳. جست‌جوی تغییرات اجتماعی - فرهنگی در جامعه: فراگیری این جنبش‌های جدید اجتماعی تحول در وضعیت جامعه از طریق تحول در ارزش‌ها و ترمها و ایجاد سمبل‌های نمادین جدید می‌باشد.

۴. صبغه فرا طبقاتی جنبش‌های جدید اجتماعی: جنبش‌های جدید اجتماعی بر خلاف عصر صنعتی که مبتنی بر تقابل کار سرمایه بود، بر آرمان‌هایی تأکید می‌کند که افراد گوناگونی را با پایگاه‌های اجتماعی مختلف به خود

جذب می‌کند. از این رو به آن‌ها صبغه فرا طبقاتی می‌دهد که لزوماً بازتاب خواست‌های طبقه خود آن‌ها نیست.

۵. سیلانیت و قراضی تشکلات جنبش‌های جدید اجتماعی: بر خلاف احزاب و جریان‌های سیاسی، جنبش‌های جدید اجتماعی دارای تشکلی سیاسی‌اند که به افراد، عضویت غیررسمی و تعلق خاطر فراخ را اعطا می‌کند و زمینه‌ای برای آن‌ها فراهم می‌سازد که بدون عضویت در هیچ سازمانی جذب این حرکت‌ها شوند.

۶. بسیج فراگیر از طریق جذب توده‌های مردمی: صبغه فرا طبقاتی بودن جنبش‌های جدید اجتماعی، امکان جذب افراد مختلف را از گروه‌ها و طبقات اجتماعی فراهم می‌آورد. از سوی دیگر صبغه کالاهای عمومی و کالاهای نمادین در جنبش‌های اجتماعی فراهم‌کننده این زمینه است.

۷. گذر از تعارضات عصر صنعتی مبتنی بر کار - سرمایه: یکی از صبغه‌ها و ویژگی‌های اصلی جنبش‌های جدید اجتماعی تعلق به عصر پسا صنعتی است. از این رو دوگانه‌انگاری کار - سرمایه کاملاً فرو ریخته و عرصه فرهنگی غلبه یافته است.

۸. تأکید بر مشارکت مستقیم از طریق اعتراضات اجتماعی: ویژگی جنبش‌های اجتماعی جدید، درگیر شدن مستقیم افراد در درون تشکلهای اجتماعی خود با مسائل اجتماعی است به همین علت، در جنبش‌های جدید اجتماعی به جای دموکراسی نمایندگی بر دموکراسی مشارکتی تأکید می‌شود.

جنبش‌های اسلامی و مسائل تبیین

جنبش‌های اسلامی در ماهیت خود پدیده‌هایی غیرغربی‌اند، لذا می‌بایست به تفاوت‌های ذاتی که بین اقدامات و حرکت‌های جمعی در غرب و در شرق می‌تواند وجود داشته باشد، توجه کرد. از این رو برخلاف برخی که بدون توجه به این تفاوت‌های ماهوری در صدد تطبیق نظریه‌های مبتنی بر تحولات اجتماعی غرب بر جوامع اسلامی هستند، می‌بایست ضمن مقایسه دو پدیده جنبش‌های جدید اجتماعی و اسلامی و کشف شباهت‌ها، تفاوت‌های آن‌ها را نیز در نظر گرفت.

توجه به این نکته از آن جهت اهمیت می‌یابد که بدانیم جنبش‌های اجتماعی پدیده‌ای شرقی - اسلامی، قدمتی دیرینه‌ای دارند و نظریه‌های اجتماعی غرب، به‌ویژه نظریه جنبش‌های جدید اجتماعی دارای بستر و پیشینه‌ای متفاوتند. غلبه نظریه‌ای چون مارکسیستی، در جهان اسلام

وجود نداشته و از سوی دیگر در جهان اسلام شاهد مکتب کارکردگرای - ساختاری هم نبوده‌ایم تا نقد آن‌ها موجب پیدایش نظریه‌های جدیدی گردد. آن چه غالباً وجود داشته است، تطبیق نظریه‌های مختلف غربی بر پدیده‌های شرقی - اسلامی بوده است. از این رو ابتدا به بررسی برخی از نظریه‌هایی که برای تبیین جنبش‌های اسلامی مطرح شده‌اند و در نهایت نسبت جنبش‌های جدید اجتماعی با جنبش‌های اسلامی را بررسی می‌کنیم.

نظریه‌های مربوط به چیستی جنبش اسلامی

در این جا ابتدا به بررسی نظریه تحلیلی هرایر دکمجیان و خورشید احمد خان می‌پردازیم:

الف) چارچوب نظری دکمجیان: هرایر دکمجیان در کتاب خود "اسلام در انقلاب: بنیادگرایی در جهان عرب" (۱۳) با استخدام نظریه‌های مختلف در قالب مدل دوری خود در صدد تحلیل جنبش‌های اسلامی بر آمده است. او این کار را با ترکیب کردن چارچوب‌های نظری مختلف انجام می‌دهد. «مقوله‌های... سابق‌الذکر که، به کارگیری یک روش مفهومی برگزیده برای ترکیب نظریه‌های بحران، رهبری، شخصیت، تضاد طبقاتی و علیت دیالکتیکی را ضروری می‌سازد» (۱۴) او خود بر دیدگاهی بومی - اسلامی تأکید دارد که «متکی بر الهیات و تاریخ و نوشته‌های نظریه پردازان اسلامی» است. اما در نهایت «دیدگاه‌های تئوری اجتماعی غربی در این رابطه از جمله نظرات اریکسون درباره شخصیت و رهبر مذهبی، و مفهوم قدرت رهبری فرهمند و پیامبرگونه ماکس وبر را با استفاده از نوشته‌های قدیس... پل» به این دیدگاه بومی می‌افزاید. (۱۵)

دکمجیان ضمن اشاره به دیدگاه‌های مارکس و دورکیم - که محوریت اجتماعی را منشأ افزایش تعهد مذهبی می‌دانند - معتقد است. «این کتاب بدون این که بخواهد اهمیت علت اجتماعی - اقتصادی را انکار کند، قصد دارد برای تحلیل جای گاه بحران اسلامی معاصر، یک چارچوب جامع‌تر و چند بعدی ارائه دهد. با وجود این بر بحران روحیه، بحران هویت و فرهنگ و بحران مشروعیت سوء مدیریت نخبگان، ضعف نظامی و تضاد طبقاتی تأکید گذاشته است.»

او خود مزیت این روش مفهومی را در این امر دانسته است که «نظریه‌های غربی بحران را با مأل اندیشی اسلام گرایان از محیط بحران خود در هم می‌آمیزد» (۱۶)

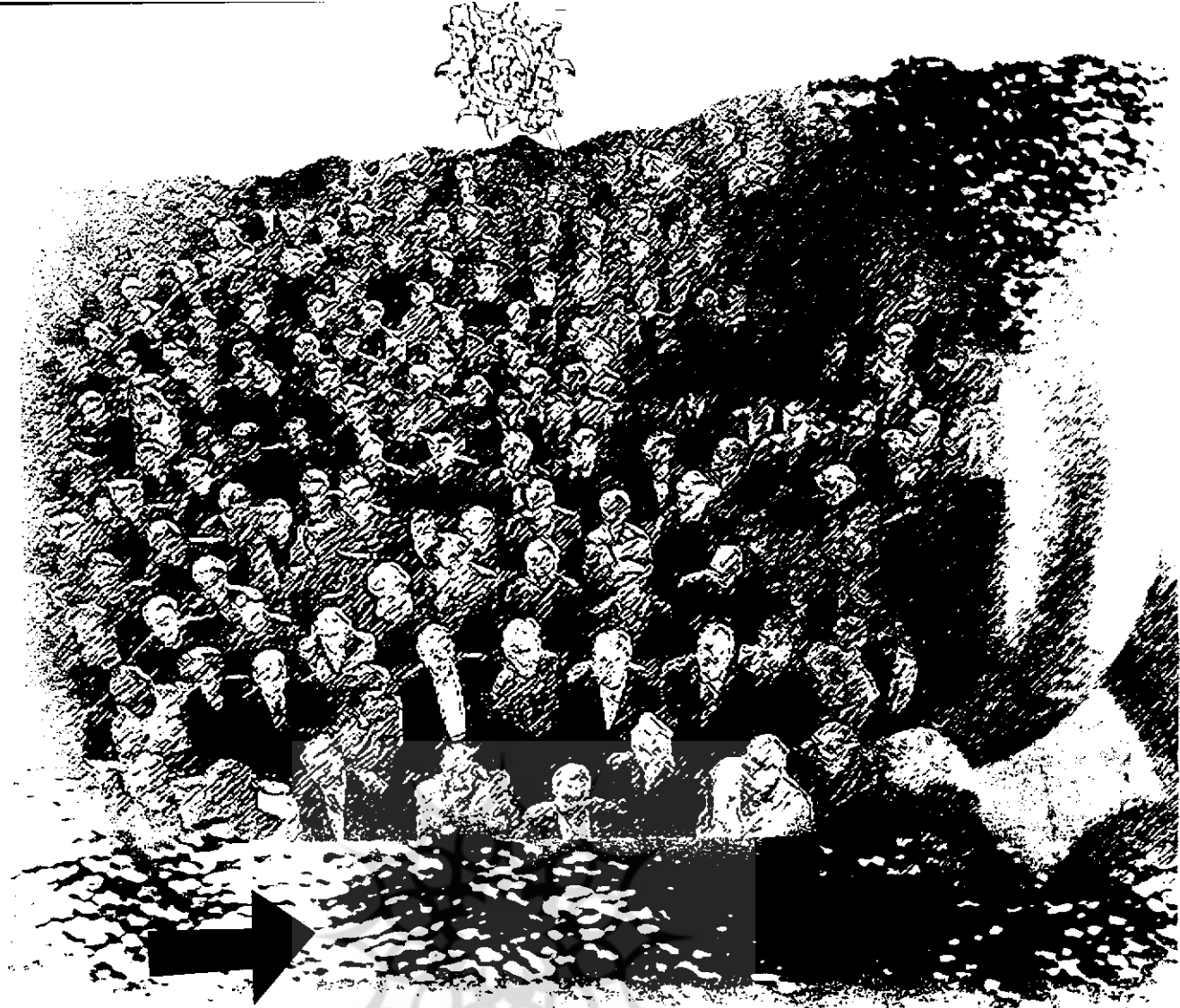
دکمجیان درصدد ارائه یک الگوی دوری برای منظور خود است. وی با استفاده از دو مفهوم سقوط ورستاخیز،

اذعان می‌دارد که جنبش‌های اسلامی در واقع در یک فرآیند دیالکتیکی واکنش‌های مسلمانان به دوران‌های سقوط بوده است و این با تکرار بحران‌ها به صورت دوری بازگشت می‌کند. او برای اثبات ادعای الگو دوری جنبش‌های اسلامی به ریشه‌یابی تاریخی پرداخته و مصادیق متعددی را از این سقوط و بازگشت نشان می‌دهد. او بدین منظور، به حدیث معروف سنی رأس‌مأه نیز اشاره می‌کند که از زبان پیامبر(ص) نقل شده است و فرمودند: «همانا هر صد سال فردی از امت من برانگیخته شده و دین مرا تجدید می‌نماید.»

هر چند تلاش نظری دکمجیان حایز اهمیت است، اما در نهایت او سعی می‌کند برخی از مؤلفه‌های نظریه غربی را در جامعه اسلامی پیاده کند مهم‌ترین این تألیف‌ها را می‌توان نظریه تضاد طبقاتی مارکستی و دیالکتیکی دانست که تطبیق آن بر مورد اسلامی کاملاً شفاف نیست. در واقع هر دو این‌ها به نحوی از ماهیت حرکت اسلامی غفلت می‌کنند. اولاً: رابطه طبقاتی کار - سرمایه در جامعه اسلامی تقابل جدی را به وجود نیاورده است و به دلیل انگیزه‌های مذهبی، در یک حرکت اسلام‌گرایانه از هر دو طبقه حضور دارند. ثانیاً: قابل تطبیق بر تمامی جریان‌ها است و هیچ‌گونه توضیح‌دهندگی خاصی را در مورد جنبش‌های اسلامی، با ویژگی خاص آن‌ها، ارائه نمی‌دهد. مضافاً دیدگاه‌های دکمجیان از توجه به چیستی خود حرکت اسلامی و ابعاد فرهنگی ارزشی آن غافل مانده و هم چنین توضیح نمی‌دهد کدامین عوامل می‌توانند نوع و شدت حرکت اسلامی را تعیین کنند.

خورشید احمد (۱۷)، محقق پاکستانی و عضو جماعت اسلامی پاکستان نیز با تمرکز بر تقابل جنبش‌های اسلامی در دو سده اخیر با استعمار و عمل‌کرد آن در جهان اسلام، ظهور جنبش‌های اسلامی را محصول واکنش به استعمار می‌داند. از نظر او سیاست‌های استعماری چهار اثر بر جوامع اسلامی گذاشته است:

۱. غیر مذهبی کردن جوامع اسلامی.
۲. قطب بندی کردن آموزش بر محور نهادهای آموزشی سنتی و نهادهای آموزشی نوین که به ظهور گروهی از نخبگان جدید - که با مردم بومی بیگانه بودند - منجر شد.
۳. سلطه الگوی غربی و وابسته شدن کشورهای اسلامی به غرب.
۴. بحران رهبری ناشی از زوال رهبری سنتی جوامع اسلامی و تحمیل رهبری سیاسی از خارج.



غرب که آن را به دو شاخه: غربگرایی و غربزدگی نیز تقسیم می‌کند، جریانات اسلام‌گرا را در واکنش به مسئله استعمار - که در صدد احیای سنت اسلامی هستند - به دو شاخه بنیادگرایی و رادیکالیسم تقسیم می‌نماید. بنیادگرایی متناظر با استراتژی مقاومت حفاظتی «خورشید احمد می‌باشد که ویژگی عمده آن تصلب بر سنت‌های اسلامی و رد هرگونه نوآوری است. در نزد چنین گروهی «عقل» به عنوان یک ابزار شناختی حجیت ندارد و صرفاً بر سیره سلف و ظواهر کتاب و سنت بسنده می‌شود. هر چند موثقی، ریشه‌های این جریان را تا مذهب اهل حدیث و به ویژه افرادی چون احمد حنبل، ابن تیمیه و ابن قیم جوزی دنبال می‌کند، اما مصداق بارز آن را جریان وهابی‌گری و سلفی‌گری محمد بن عبدالوهاب در دوره معاصر می‌داند.

جریان رادیکالیسم اسلامی، تاحدی به دست آوردهای جدید انعطاف داشته و با پذیرش حجیت عقل در صدد تطبیق آن‌ها با سنت و میراث اسلامی می‌باشد. ریشه‌های این جریان نیز در سنت معتزله و عدلیه دنبال شده و مصداق بارز آن حرکت‌های اصلاحی افرادی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی است.

هر چند خورشید احمد و سید احمد موثقی، هر دو به

در واکنش به این پدیده استعماری از نظر خورشید احمد سه استراتژی پدید آمده است:

۱. **نوگرایی:** طرفداران این استراتژی راه چاره را پیروی و تقلید جوامع اسلامی از غرب برای توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌دانند.

۲. **مقاومت حفاظتی:** این‌ها گروهی از افراد پناهی‌بند سنت‌ها و هنجارهای اسلامی بودند که تنها راه چاره را بازگشت کامل به اسلام و نفی هرگونه نوگرایی و رد پیشرفت‌های غربی می‌دانستند. آن‌ها انعطافی در مقابل پیشرفت‌های جدید و دست‌آوردهای جدید بشری نداشته و همگی را به نام اسلام رد می‌کردند.

۳. **تجدید حیات اسلامی:** این افراد در برابر تمدن غرب و دست آوردهای جدید بشری رفتار گزینشی در پیش گرفته‌اند، لذا ابعاد مثبت و منفی غرب را از هم باز می‌شناسند. آن‌ها خواستار بازگشت و احیاء اسلام به عنوان یک جنبش اجتماعی - سیاسی هستند که می‌خواهد به پیام اولیه اسلام برگردد.

سید احمد موثقی نیز در کتاب «جنبش‌های اسلامی معاصر»^(۱۸) همانند خورشید احمد جنبش‌های اسلامی را تقسیم‌بندی کرده است. او ضمن اشاره به جریان پیروی از

نوعی به هویت خیزش و احیای اسلامی اشاره کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد این تقسیم‌بندی‌ها صرفاً در مقام معرفی حرکت‌های اسلامی باقی مانده و از توضیح چرا و چگونگی ظهور یک جنبش اسلامی باز می‌مانند. برای تبیین ماهیت و چیستی یک جنبش اسلامی بر مبنای پدیده‌های اجتماعی می‌بایست چارچوب نظری منسجم و نظام‌مندی را برای تبیین آن به‌استخدام گرفت. ولی این تقسیم‌بندی جریانات اسلامی نمی‌تواند از توضیح ویژگی‌های مطرح‌شده در تقسیم‌بندی فراتر رفته و به تبیین پدیده جنبش اسلامی بپردازد و از این رو در مقایسه با کارهای دکمجان، می‌بینیم که دکمجان دارای یک چارچوب نظری نظام‌مند و پیچیده می‌باشد و در آن جنبش اسلامی، چون پدیده‌های اجتماعی مورد تبیین قرار گرفته است.

جنبش‌های اسلامی و ظرفیت تبیینی نظریه جنبش‌های جدید اجتماعی

پیش از بررسی ظرفیت تبیینی نظریه جنبش‌های جدید اجتماعی شایسته است به برخی از ویژگی‌های جنبش‌های اسلامی اشاره شود. حرکت‌های اسلامی معاصر در آغاز عمدتاً در مبارزه با استعمار خارجی شکل گرفتند. نتیجه چنین رویارویی با استعمار از جانب جنبش‌های اسلامی، توسل به سنت‌ها و هنجارهای اسلامی - مذهبی بود. از چنین زاویه‌ای نحوه تلقی این جنبش‌ها از عرصه سیاسی و فعالیت اجتماعی حاکی از گرایش‌های کاملاً مذهبی بوده است. این جنبش‌ها با سرخوردگی از سنت‌های غربی در صدد بازگشت به هویت دینی خود بوده و به احیای سنت‌های اسلامی می‌پرداختند. شرایط شکل‌گیری چنین تمسکی به هویت دینی بر خلاف زمینه غربی آن مسبوق به شکل‌گیری طبقات اجتماعی مبتنی بر کار - سرمایه نبوده و الزامات عصر صنعتی نیز هرگز در آن جا تحقق نیافت. هم‌چنین شرایط خاص سیاسی اجتماعی جوامع آمریکایی نیز هرگز در آن‌ها بوجود نیامده بود تا با نظریه‌های کارکردی ساختاری پارسونزی و مکاتب بعدی آن سازگاری داشته باشند. بر این اساس جامعه اسلامی که سرچشمه حرکت‌های اسلامی بود، در جریان دست و پنجه نرم کردن با مشکلات و معضلات روز خود، مهم‌ترین مسئله را هویت خود قرار می‌داد که ریشه در مذهب و باورهای آن جهانی داشت.

با توجه به محوریت هویت دینی در جامعه اسلامی ناکارآمدی نظریه‌های غرب مدرن در تبیین تحولات سیاسی اجتماعی این جوامع چندان غیرمنتظره و شگفت

نمی‌نمود. از این رو در دوره‌ای از تاریخ این جوامع که بسیاری از نظریه‌های دوره مدرن غرب برای تبیین آن‌ها به کار گرفته شدند، همواره مسئله هویت دینی آن‌ها نادیده گرفته می‌شد. با نقد نظریه‌های عصر مدرن در غرب و فرا رسیدن عصر پسا مدرن که توجه ناظران و نظریه‌پردازان سیاسی - اجتماعی غرب از ابعاد مادی - اقتصادی به ابعاد فرهنگی متمرکز شده و باعث گردید نظریه جنبش‌های جدید اجتماعی به رغم وجود برخی تفاوت‌های جدی، در مقایسه نظریه‌های پیشین تطابق و هم‌آهنگی بیش‌تری با جنبش‌های اسلامی و مسائل سیاسی - اجتماعی جهان اسلام داشته باشد.

ظرفیت‌های تبیینی نظریه جنبش‌های جدید اجتماعی را می‌توان در موارد زیر با وضوح بیش‌تری جست‌جو کرد:

(الف) توجه به ابعاد فرهنگی - معنایی: چنانکه گذشت، نقش اصلی حرکت‌های اسلامی جستجوی هویت دینی - مذهبی و غلبه ارزش‌های فرهنگی - اسلامی می‌باشد. بدین جهت می‌توان مهم‌ترین وجه اشتراک نظریه جنبش‌های جدید اجتماعی را با جنبش‌های اسلامی توجه هم‌سان آن‌ها به ابعاد فرهنگی - معنایی مسائل دانست.

(ب) ویژگی فرا ملی جنبش‌های اسلامی: مرزهای ملی، پدیده‌های تحمیلی بر جهان اسلام همواره مورد چالش جریان‌های اسلامی بوده است. از همین رو ماهیت عمل سیاسی - اجتماعی در منظر جنبش‌های اسلامی فرا مرزی و فراملی بوده است. بدین لحاظ نیز شاهد اشتراک جنبش‌های اسلامی با جنبش‌های جدید اجتماعی هستیم.

(ج) صبغه فرا طبقاتی حرکت‌های اسلامی: جنبش‌های اسلامی در جذب خود برای عمل سیاسی - اجتماعی اقشار گوناگونی را کنار هم گرد آورده است. بدین لحاظ هر چند طبقات عصر صنعتی در جهان اسلام شکل نگرفتند، اما به دلیل تمرکز بر پیمان برادری و ارزش‌های دینی، حامیان جنبش‌های اجتماعی دارای پایگاه‌های اجتماعی متفاوتی می‌باشند.

(د) سیلانیت و فراخی تشکل جنبش‌های اسلامی: جنبش‌های اسلامی نیز همانند جنبش‌های جدید اجتماعی فاقد سازماندهی خاص جنبش‌های کارکردی - حزبی می‌باشد. هرچند رهبری دینی در جنبش‌های اسلامی حایز اهمیت بوده است، اما این امر هرگز به معنای سازماندهی مشخص و دارای حد و مرز معین جنبش اسلامی نیست. پیوند اعضای جنبش‌های اسلامی به یک‌دیگر درست در یک شبکه تعاملی غیررسمی مبتنی بر باورهای مشترک

صورت می‌گرفت که پورتا و دیانی آن را از جمله ویژگی‌های جنبش‌های جدید اجتماعی بر شمرده بودند.

ها) بسیج فراگیر و عمومی مردم: جنبش‌های اسلامی نیز در ویژگی‌های خود، جنبش‌هایی مردمی بودند که با اعتراض مردمی از وضع موجود و آرزوی بازگشت به ارزش‌های اسلامی توده‌های مردمی را در خود جذب می‌کرد. نقش رهبران دینی در بسیج توده‌های مردمی کاملاً حاکی از حضور عمومی مردم و توده‌های مردمی می‌باشد. (ز) مشارکت در اعتراض‌های مستقیم علیه وضع موجود: بدین لحاظ نیز وجه شباهتی را می‌توان بین جنبش‌های اسلامی و جدید اجتماعی یافت. در هردو مورد شرکت کنندگان خود مستقیماً در صدد حضور در عرصه اجتماعی هستند. فرآیندهای مرسوم رقابت انتخاباتی نیز در جهان اسلام وجود نداشته است و همانند جنبش‌های جدید اجتماعی این امر از طریق اعتراض مستقیم و علنی صورت می‌گیرد. فقدان فرآیندهای عادی و رقابتی - انتخاباتی در جهان اسلام تا حدی از تمرکز بر صحت و روایی شرعی اعمال نشأت می‌گیرد. به طوری که تمامی اعمالی که مخالف شریعت تشخیص داده می‌شود، طرد و رد می‌گردند و هیچ زمینه‌ای برای پذیرش آن‌ها و فعالیت همراه آن‌ها بین جنبش‌های اسلامی مشاهده نمی‌شود.

زمینه‌های ناهم‌سانی و ناکارآمدی نظریه جنبش‌های جدید اجتماعی در مورد جنبش‌های اسلامی معاصر

به رغم وجود وجوه تشابه زیادی بین ماهیت جنبش‌های اسلامی و جدید اجتماعی مواردی وجود دارد که مستلزم احتیاط در به کارگیری آن در تبیین جنبش‌های اسلامی می‌باشد. این موارد عبارتند از:

الف) جنبش‌های جدید اجتماعی و نظریه وابسته به آن‌ها در ماهیت خود پدیده‌هایی غربی هستند و دارای پیش‌زمینه خاصی اند که تطبیق کامل آن‌ها را بر پدیده جنبش‌های اسلامی تا حدی مشکل می‌سازد. پیش‌زمینه خاص پدیده‌های غربی، مستلزم تأثیر حافظه تاریخی خاصی بر ساختار این نظریه می‌باشد. به بیان دیگر، ویژگی تعلق آن‌ها به عصر فرا صنعتی به نوعی آن‌ها را از تطبیق کامل بر جوامعی که فاقد چنین ویژگی هستند، باز می‌دارد.

ب) ماهیت فرهنگی - معنایی خاص جنبش‌های جدید اجتماعی و تعلق آن‌ها به عرصه این جهانی است. به تعبیر دیگر در پس ذهن این دیدگاه‌ها امر عرفی - انسانی حاکم است و کالاهای نمادین یا عمومی که در برخی تعابیر به کار

- an Introduction, (Oxford: Blackwell Publishers, 1999) P.2-3.
2. Ibid, P.
۳. محمدهادی سمتی، جنبش‌های اجتماعی و تحلیل گفتمانی، در گفتنمان، ش ۲، ص ۱۰۶.
4. Porta & Diani OP.cit, P.4.
5. See Turner, R & Lkilian, Collective Behaviour, Englewood Cliffs, Ng:Prentice, 1987.2nd edia.
۶. محمدهادی سمتی، جنبش‌های اجتماعی و تحلیل گفتمانی، در گفتنمان، ش ۲، ص ۱۰۴.
7. Porta & Diani OP.cit. P.7.
۸. محمد هادی سمتی، جنبش‌های اجتماعی و تحلیل گفتمانی، در گفتنمان، ش ۲ ص ۱۰۴.
9. Porta & Diani OP.cit, P.8-9.
10. Ibia.
11. Ibid, P.11
۱۲. حمید احمدی دو ویراست اول و دوم آن را با نام: اسلام در انقلاب: جنبش‌های اسلامی در جهان عرب: منتشر ساخته است.
13. Cohen, J.L., «Strategy & Identity: New Theoretical Paradigms & Contemporary Social Movements, Social Research, 52: 663 - 716.
- به نقل از: محمدهادی سمتی، جنبش‌های اجتماعی و تحلیل گفتمانی، در گفتنمان، ش ۲، ص ۱۰۶.
۱۴. همان، ص ۱۰۷.
۱۵. محمدرضا تاجیک، «فرانوگرایی، غیریت و جنبش‌های نوین اجتماعی»، در گفتنمان، ش ۱، ص ۹۸.
۱۶. همان، ص ۹۹ - ۱۰۰.
17. Porta & Diani, op.cit, PP. 14-16.
18. Ibid, P.17.
۱۹. هرایر دکمجان، اسلام در انقلاب جنبش‌های اسلامی در جهان غرب، حمید احمدی، تهران، انتشارات کیهان، ج ۲، ۱۳۷۲، ص ۱۱.
۲۰. همان، ص ۱۴.
۲۱. همان، ص ۱۵.
۲۲. حمید احمدی تلاش کرده است تا با استخدام رهیافتهای مربوط به کنش جمعی، جهت‌گیری و اشکال مختلف جنبش‌های اسلامی را توضیح دهد. نک: حمید احمدی، «آینده جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه: طرح یک چارچوب نظری»، در فصل‌نامه مطالعات خاورمیانه، ش ۱۴ و ۱۵.
23. Khurshid Ahmad, «The nature of the Islamic Resurgence», in Esposito(ed), Voices of Resurgent Islam (Néw york: Oxford University Press, 1983), P.P. 218-19.
۲۴. سید احمد موثقی، جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران، سمت، ۱۳۷۴، ص ۹۳ - ۱۱۰.

رفته است به چنین عرصه‌ای تعلق دارد. اما جنبش‌های اسلامی ماهیتاً مبتنی بر جهان بینی و ذهنیت دیگری هستند. طوری که به جای کالاهای نمادین - عمومی، شاید بتوان اصطلاح تناقص نمای کالای معنوی را در مورد جنبش‌های اسلامی صادق دانست، یعنی جنبش‌های اسلامی ذهن مشغول امور آن جهانی و ربط عرصه دنیوی به عرصه اخروی هستند.

ج) مسئله دیگر صبغه‌های تکلیف محورانه جنبش‌های اسلامی است که به نحوی در جنبش‌های جدید اجتماعی وجود ندارد. یک کنش‌گر مسلمان، اعمال و رفتار خود را طبق تکالیفی که به نظر او از جانب خداوند ابلاغ می‌شوند انجام می‌دهد. چنین ویژگی موجب مرزبند خاصی بین جامعه مؤمنان و غیرمؤمنان می‌گردد. از این رو ویژگی سلبی و تمییزی جنبش‌های اسلامی برجسته‌تر می‌باشد. نمود این امر را در ماهیت اعتراض حرکت اسلامی و تمایز آن در جنبش‌های جدید اجتماعی می‌توان دید. کنش‌گر درگیر در جنبش اجتماعی، زمینه اجتماعی - سیاسی موجود را برای خود بسنده نمی‌یابد، لذا به جای رقابت سیاسی به اعتراض سیاسی علیه آن زمینه سیاسی - اجتماعی تمسک نموده و خواهان مشارکت مستقیم‌تری در عرصه سیاسی - اجتماعی است. از همین رو کنش‌گر مسلمان به دلیل آرمان‌های دینی، زمینه سیاسی - اجتماعی موجود را نامشروع و ناسازگار با دستورها و فرمان‌های الهی تلقی کرده و اعتراض می‌کند. بدین جهت است که جنبش‌های اسلامی در مقایسه با جنبش‌های اجتماعی جدید متصلب‌تر می‌باشند.

نتیجه‌گیری

به رغم وجود تفاوت‌های حایز اهمیتی که بین جنبش‌های اسلامی و جدید اجتماعی وجود دارد، نظریه جنبش‌های جدید اجتماعی که محصول اواخر قرن بیستم میلادی است. در مقایسه با دیگر نظریه‌هایی که در علوم اجتماعی غرب شکل گرفته‌اند، تطابق و هم خوانی بیش‌تری با مورد جنبش‌های اسلامی معاصر دارند. از این رو قدرت توضیح‌دهندگی آن‌ها در این مورد بیش‌تر از نظریه‌های رقیب می‌باشد. بدین سان در مقایسه با آن‌ها می‌تواند ابزار نظری مفیدی‌تری را در تحلیل ماهیت و چیستی جنبش‌های اسلامی در اختیار قرار دهد. اما باید در نهایت اذعان نمود که چنین توضیح‌دهندگی کامل نیست.

پی‌نوشت‌ها:

1. Donatella della Porta and Mario Diani, Social Movements: